

امیرحسین مدنی

گادامر و هرمنوتیک

فصلنامه هنر
شماره ۷۲

۲۱

چکیده: شاید هرمنوتیک مدرن بیش از هر کس مدیون نظرات و عقاید «گادامر» در بسط و گسترش خویش باشد. توفیق گادامر در هرمنوتیک تا اندازه زیادی به شاگردی او نزد هایدگر مربوط می‌شود. در واقع گادامر شاگردی است که ضمن احترام به عقاید استادش و بسط و تشریح آن عقاید، خود نیز در هرمنوتیک با توسل به ذهن منطقی و تأویل‌گرایی خویش حرف‌هایی برای گفتن دارد. بسیاری از اصول هرمنوتیک مدرن همان گفته‌های ارزشمند گادامر در این باب است که سعی نگارنده در این مقاله بررسی و گزاردن این اصول است.

کلید واژه‌ها: ۱- گادامر ۲- تاریخ اثرات ۳- افق تاریخی ۴- امتزاج افق‌ها ۵- فهم

یکی از نظریه‌پردازان برجسته هرمنوتیک مدرن که عقایدش تأثیر شگرفی در رشد و شکوفایی هرمنوتیک داشته است، «هانس گئورگ گادامر» است. به راستی که وی شاگرد صالح و شایسته‌ای برای استادش «هایدگر» محسوب می‌شود؛ زیرا گادامر در بیشتر نظریاتش پیرو عقاید هایدگر است و همان عقاید را به خوبی بسط و گسترش داده است. به هر حال، بیشتر نظریات گادامر در باب هرمنوتیک با آنچه امروز به نام «هرمنوتیک مدرن» شایع است، سازگاری و تناسب دارد. مهم‌ترین نوشته گادامر در زمینه هرمنوتیک کتابی است به نام «حقیقت و روش» (Truth and method). تمام این

کتاب حجیم و در عین حال پیچیده و مشکل، در یک جمله خلاصه می‌شود و آن اینکه «با روش نمی‌توان به حقیقت دست یافت»؛ جمله‌ای که در نگاه اول با عنوان این کتاب چندان سازگاری ندارد، اما این سخن او بعدها شعار اصلی و بنیادین هرمنوتیک مدرن محسوب شد. سخن گادامر در باره حقیقت و روش حداقل دو نتیجه مهم در پی دارد: یکی اینکه در علم هرمنوتیک هیچ‌گاه به قطع و یقین نمی‌توان گفت که یک روش - هر چند هم علمی و منطقی و دقیق باشد - حتماً به حقیقت راه می‌یابد؛ زیرا هنر هرمنوتیک این است که روش‌های معمول و جا افتاده دستیابی به بطون متون مختلف را رد کند و یا حداقل در صحت آنها تردید کند.

نتیجه دوم اینکه برای تأویل متون مختلف و رسیدن به بطن و مغز آنها، لازم نیست که فقط از یک روش و الگوی از پیش تعیین شده و ثابت استفاده کنیم؛ بلکه دستیابی به حقیقت تأویل، روش‌های مختلف و متفاوتی می‌طلبد تا هر متنی با روش تأویلی ویژه خود به سخن درآید و معنای نهفته و درونی خود را به مؤول بنماید.

گادامر یک جا در کتابش خاطر نشان می‌کند که تبار واژه آلمانی (deuten) که به معنای «تأویل کننده» به کار می‌رود، هم نشان دادن (نمایش) است و هم معنا بخشیدن. به راستی که می‌توان گفت هر دو معنای برآمده از تأویل در حکم گشایش و نمایش راهی است که شاید پیش‌تر شناخته نشده بود، شاید هم تکراری است از معنایی که قبلاً دانسته شده بود.

اما هرمنوتیک گادامر چند ویژگی بنیادین دارد که شناخت و دانستن این ویژگی‌ها درک هرمنوتیک وی را برای خواننده آسان‌تر و روشن‌تر می‌کند. این ویژگی‌های مهم عبارتند از:

الف) قبل از هر چیز باید بدانیم که گادامر هم مانند بسیاری از متفکران هرمنوتیک به درستی ساخت هرمنوتیک را در تمامی حوزه‌های رفتار بشری دخیل و مؤثر می‌داند. به نظر وی زندگی خود فی‌نفسه ساخت هرمنوتیکی دارد. به این معنی که هرمنوتیکی تمامی دریافت آدمی از زندگی و از جهان ماورای زندگی یعنی «عالم طبیعت» را دربر می‌گیرد و این نکته‌ای است بسیار نغز و شگرف. در حقیقت به واسطه همین عقیده است که گادامر تأکید می‌کند که مفهوم تأویل نه تنها در مورد تأویل علمی، بلکه در مورد بازتولید هنری مثل اجرای موسیقی یا نمایش نیز به کار می‌رود. با دقت در این جملات شاید درک این نظر دانشمندان هرمنوتیک مدرن آسان‌تر باشد که امروز زندگی بدون «تأویل» و کنکاش در کم و کیف آن غیرممکن است.

ب) دومین نکته درباره «گشودگی پایان‌ناپذیر تحقق معنا» در هرمنوتیک گادامر است. هیچ متنی حتی به فرض نامتناهی بودنش وجود ندارد که در آن محتوا یا موضوع ارائه شده در پرتو نور «ابدیت» بدرخشد. بنابراین معنا امری است پایان‌ناپذیر، به دو دلیل: یکی اینکه ما هرگز از جایی نمی‌آغازیم، هرگز از سر، آغاز نمی‌کنیم، بلکه همواره و در هر دم در راهیم. دوم اینکه ما هرگز در هرمنوتیک نقطه

پایان را نشانه نمی‌گیریم و قرار نیست که معنی را در حالت خاصی پایان یافته تلقی کنیم. پس به واسطه این دو دلیل، معنا در هرمنوتیک همواره فعال و در تداوم است.^۲

درست به دلیل ویژگی فوق است که گادامر اذعان می‌کند که نمی‌توانم هرمنوتیک را در حد کمال آن تصور کنم، علم ممکن است متخصصانی به وجود آورد، ولی هرمنوتیک نمی‌تواند.^۳ اصلاً هرمنوتیک نیازی به حرف آخر ندارد، کلام نهایی به کارش نمی‌آید، بلکه پویایی و گسترش او وابسته به پایان‌ناپذیر بودنش است. البته از ویژگی گشودگی و پایان‌ناپذیر بودن معنا در هرمنوتیک، خصوصیت دیگر هرمنوتیک گادامر زاده می‌شود و آن اینکه متن هرمنوتیکی به هر کس به تناسب درک و استعداد او چیزی می‌گوید متفاوت با دیگری؛ آن هم نه فقط به شیوه‌ای که مثلاً یک سند تاریخی یا مورخ سخن می‌گوید. بر همین اساس گادامر معتقد است که پیش‌فرض اصلی هرمنوتیک این است که «دیگری» هم ممکن است برحق باشد.^۴

ج) نکته دیگر در باب هرمنوتیک گادامر که اتفاقاً با مطلب قبل ارتباط نزدیک و تنگاتنگی دارد، این است که گادامر به واسطه اعتقاد به پایان‌ناپذیر بودن معنا، با این نظریه کاملاً مخالف است که حکم و یا اظهارنظری مطلقاً درست باشد. چنان‌که وی در مقاله خود تحت عنوان «حقیقت چیست؟» بالحنی قاطع می‌نویسد: به اعتقاد من می‌توان به‌طور کلی گفت که هیچ اظهارنظر یا حکمی وجود ندارد که مطلقاً درست باشد.^۵

فصلنامه هنر
شماره ۷۲

۲۳

از نظر گادامر نه فقط هیچ حکمی مطلق و صددرصد درست نیست، بلکه هیچ حکم و گزاره‌ای هم نمی‌توان یافت که به‌گونه‌ای ناب، «حقیقی» باشد. به عبارت دیگر طبق نظر گادامر به فرض اینکه متن، گزاره، سخن، رویداد، کنش و... دارای «معنای حقیقی» باشد، هرگز این معنای حقیقی قابل شناختن نیست. ما فقط تأویل‌هایی از آن معنای حقیقی به دست می‌دهیم.

د) مطلب چهارم اینکه هرمنوتیک گادامر ارتباط بسیار سخت و نزدیکی با مفهوم «دیالوگ» دارد. گادامر در تمام نوشته‌های خود دیالوگ و تأثیر مثبت آن را در هرمنوتیک مدنظر دارد. به نظر وی بدون نوعی دیالوگ و گفت‌وگو، خواننده و متن نمی‌توانند هیچ نوع ارتباطی با یکدیگر برقرار کنند و در نتیجه هیچ نوع «تأویلی» شکل نمی‌گیرد. مگر نه اینکه به قول خود گادامر تأویل محصول نوعی دیالوگ با متن است.^۶

ما در رویارویی با هر پدیده‌ای، چه بسا بی‌آنکه بدانیم یا بخواهیم، در جریان یک «مکالمه» حضور می‌یابیم و به منطقی مکالمه تن می‌دهیم. به گفته مشهور «هلدرلین» که هایدگر بارها تکرارش کرده «ما مکالمه‌ایم». این عبارت از اهمیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. گادامر درخصوص این جمله خاطر نشان می‌کند که وقتی می‌گوییم «ما مکالمه‌ایم» باید توجه داشته باشیم که دیالوگ و گفت‌وگو با حیات ملازمت تام و همیشگی دارد. پس در این صورت با جرأت می‌توانیم بگوییم که حیات

انسانی بدون عنصر مکالمه - و هم چنان که بدون هرمنوتیک - ناقص و ناموفق باقی می ماند.
ها نکته بسیار مهم در باب هرمنوتیک گادامر آشنایی با سه مفهوم «تاریخ اثرات»، «افق تاریخی» و «امتزاج افق ها» است؛ که این سه عامل - به خصوص امتزاج افق ها - هسته اصلی هرمنوتیک گادامر را تشکیل می دهند.

اما تاریخ اثرات چیست؟ مفهوم اثرات که ابتدا هایدگر بنیان نهاد و بعدها گادامر همین اصطلاح را در مباحث خود به کار برد، این است که هر اثر باید با توجه به درک و فهم زمان و انسان های زمانه نوشته شود. به عبارت دیگر اثر نه بالاتر از فهم مردم باشد که در این صورت از خواندن آن عاجز خواهند بود و نه پایین تر از فهم و درک آنها که تمایل به خواندن نخواهند داشت. مثال «یاس» در این مورد مطلب را روشن تر می کند. او دو رمان «مادام بوواری» اثر گوستاو فلوبر و «فانی» اثر ارنست فیدو را مثال می زند. در همان ایام «فانی» مورد استقبال قرار گرفت. نسخه های رمان چندان به فروش رفت که در یکسال سیزده بار به چاپ رسید. اما «مادام بوواری» یکسره برخلاف «فانی» جز در حلقه متفکران اقبالی ندید. ولی امروز «فانی» تقریباً به کلی فراموش شده است و تمام ترفندهایی که فیدو به کار برده است، کهنه و کسالت آور می نماید. برعکس، «مادام بوواری» امروز یکی از مهم ترین رمان های ادبیات جهانی شناخته می شود. یاس نشان می دهد که آنچه سبب پذیرش «فانی» در آن روزگار شد - یعنی روش بیان صریح و شکل بیان اعتراف گونه اش - امروز بی اهمیت شده است و روش نامستقیم فلوبر که در آن ایام تحمل ناکردنی به نظر می رسید، امروز با شیوه نگرش ما به جهان خواناست.^۷ در واقع تصور گادامر از تاریخ اثرات این است که هر قرائتی از متن، خود توسط سنتی از قرائت های قبلی، از جمله قرائت های معاصر با زمان تولید متن، مشروط می شود. پس با این توضیحات متوجه می شویم که «تأثیر متن» در افق معنایی خاص از نظر گادامر نکته ای اساسی است. البته از آنجا که این تأثیر در نسل های متفاوت دگرگون می شود، خود دارای «تاریخ» و «سنتی» خاص می شود.

اما «افق تاریخی» نیز در معنا کمی شبیه به تاریخ اثرات است. گادامر با طرح فهم در افق تاریخی به اثبات این نکته پرداخت که پژوهشگر زمانی به فهم درست دست می یابد که از طریق سنت ها و زبان، افق تاریخی متن یا کنش و یا پدیده مورد مطالعه اش را بشناسد. به نظر وی هر دوره دارای افق تاریخی خاصی است، یعنی هر دوره مقتضیات اندیشگی خاص خود را دارد که مؤولک در تأویل خود چاره ای جز این ندارد که آن افق تاریخی خاص را مدنظر قرار دهد. در واقع گادامر به واسطه اعتقادش به افق تاریخی تأکید می کند که هیچ تأویل و تفسیری نیست که در همه ادوار معتبر باشد، زیرا هر دوره به تناسب افق تاریخی خاص خودش، تأویل و تفسیر متناسب با خود را می طلبد و همین نکته می تواند رمز گوناگونی و اختلاف تأویل ها در ادوار مختلف باشد. به هر حال نیاز هرمنوتیک به کسب «فهمی

تاریخی» از خود یکی از شرایط اساسی و بنیادین این علم به شمار می‌رود. به همین دلیل گادامر به کرات بر این حقیقت اصرار می‌ورزد که هر تفکر حقیقتاً تاریخی باید در مورد تاریخ‌مندی خود نیز فکر کند.

اما موضوع سوم از سه مفهوم فوق یعنی امتزاج افق‌ها که شاید اهمیتی بیش از دو مفهوم اول داشته باشد. حقیقت این است که گادامر برای اولین بار اصطلاح «امتزاج افق‌ها» (Fusion of horizons) را در مباحث هرمنوتیک مطرح کرد؛ و البته این کار وی به مباحث هرمنوتیکی آن روز رونق و رواجی مجدد بخشید. حال مفهوم امتزاج افق‌ها چیست؟ نخست باید بدانیم که مفهوم «افق» در کاربرد گادامر به معنی زاویه نگرشی است که امکان نگرش را محدود می‌سازد. پس امتزاج افق‌ها به این معناست که میان افق معنایی متن و افق معنایی خواننده یا تأویل‌گر، پیوندی به وجود آید که این پیوند به معنای درهم شدن این دو افق یا «زمان نگرش متن و زمان حاضر» است که در لحظه خواندن و تأویل‌گریزی از این امتزاج و ادغام وجود ندارد. به عبارت دیگر از نظر گادامر شکاف یا فاصله مکانی و زمانی بین خالق اثر و مفسر آن را امتزاج افق‌ها پر می‌کند. در کنش امتزاج افق‌ها میان دیدگاه خواننده حال حاضر و دیدگاه تاریخی متن اتحادی به وجود می‌آید و دیدگاه یگانه‌ای تشکیل می‌شود که در کل نه این است و نه آن. در واقع در امتزاج افق‌هاست که زبان و دیدگاه مفسر گسترش می‌یابد تا پیامی را که در متن آمده بشنود و به سؤالاتی که متن را به وجود آورده‌اند، گوش فرادهد. به هر حال در هرمنوتیک گادامر مفهوم امتزاج، پیوند و یا ادغام افق‌ها آن قدر اساسی و بنیادی است که از نظر وی تأویل درست یا موفق در گرو درهم شدن دو «زیست جهان» و یا دو «افق معنایی» متفاوت است.

(و) مطلب دیگر در هرمنوتیک گادامر اهمیت عنصر «فهم» و جدایی‌ناپذیر بودن آن از «تأویل» است. در هرمنوتیک گادامر درست مانند استادش هایدگر فهم و تأویل مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند. عنصر فهم در هرمنوتیک گادامر چنان اعتباری دارد که برخی هدف فلسفه هرمنوتیکی گادامر را توصیف عملکرد «فهم» دانسته‌اند.^۸ خود او نیز در بسیاری از موارد مستقیماً به اصولی که مبنای تفسیر درست یک متن است توجه ندارد، بلکه در پی آن است تا حقیقت تفهم را روشن کند. به همین دلیل وی تأکید می‌کند که در هر مرحله‌ای از تأویل، فهمیدن باید به عنوان جزئی از روند تحقق معنا تصور شود. گادامر در باب ارتباط فهم با تأویل سخنان بسیاری گفته است. یک بار وی علم هرمنوتیک را علمی می‌داند که با هنر «فهمیدن» متون سروکار دارد. جای دیگر تأویل را وجه تحقق «فهم» می‌داند و بار دیگر پا را از این هم فراتر گذاشته، فهم و تأویل را در نهایت یک چیز می‌داند. بر همین اساس و برطبق یکی از اصول بنیادین نظریه گادامر تجزیه و جدایی فهم از تأویل صرفاً یک تصور انتزاعی است. اما گادامر خود در چندین موضع مقصود و منظور خویش را از فهم مشخص می‌کند. یک بار از وی درباره چیستی فهم سؤال می‌کنند و بلافاصله جواب می‌دهد که فهم عبارت است از جذب و انطباق

گفته تا حد تخصیص آن به خود.^۹ درست نکته‌ای که جای دیگر هم به آن اشاره می‌کند که فهمیدن یک متن همواره به معنای «انطباق» آن با خود ماست.^{۱۰} به هر حال فهم هرمنوتیکی از نظر گادامر بیشتر نوعی مشارکت در معنای مشترک است که مردمان در آن سهیم هستند.

در ادامه توجه به این نکته ضروری است که گادامر هم مانند هایدگر به نقش و اهمیت عامل «پیش‌فهم» یا «پیش‌داوری» به خوبی آگاه است. او فهم تفسیری را مشروط به پیش‌فهم‌های مفسر می‌داند که خود از وضعیت او برمی‌خیزد.

گادامر معتقد است که ما تنها به اعتبار پیش‌داوری‌هایمان می‌توانیم بفهمیم (تأویل کنیم) و نه با کنار گذاشتن آنها و رها شدن از قید و بند آنها. درست به همین دلیل وی تأکید می‌کند آن قدر که پیش‌داوری‌هایمان در ساختن هستی‌مان سهیم‌اند، داوری‌هایمان نیستند.^{۱۱}

ز) نکته دیگر اینکه گادامر - باز هم به پیروی از هایدگر - چندان اهمیتی به «نیت مؤلف» نمی‌دهد. وی به‌ویژه در مورد تفسیر ادبی معتقد است که تفسیر یک متن نمی‌تواند در اصول فقط به بررسی مقصد مؤلف یا درک عصر و روزگار وی محدود شود. متن، تجلی یا بیانی از ذهنیت مؤلف نیست، بلکه تنها بر پایه گفت‌وگویی میان مفسر و متن هستی واقعی‌اش را باز می‌یابد و وضعیت مفسر شرط مهمی برای فهم متن است. البته گادامر برای سخن فو‌قش دلیل و برهان جالبی دارد. استدلال او در این باره این است که با رفتن اثر ادبی از یک بافت فرهنگی و تاریخی به بافتی دیگر ممکن است معانی جدیدی از آن استنباط شود که نویسنده یا مخاطبان معاصر هرگز آن را پیش‌بینی نکرده‌اند. به همین دلیل ما هرگز نمی‌توانیم جهان خود را با جهان دلالت‌های معنایی مؤلف اثر منطبق کنیم، بلکه تنها می‌توانیم بر پایه گونه‌ای قیاس میان دلالت‌های متفاوت دو جهان مکالمه‌ای ایجاد کنیم.

نکته دیگر اینکه از نظر گادامر معنای متن «همواره» و نه «گاهی» فراتر از معنایی است که مؤلف آن در سر دارد. به عبارت دیگر در هرمنوتیک گادامر نمی‌توان ادعا کرد که معنای اثر فقط در بعضی شرایط فراتر از نیت مؤلف آن است، بلکه در شرایط مختلف و برای هر کسی معنای متن باید با آنچه مدنظر مؤلف بوده است، تفاوت داشته باشد. به قول خود او قرار نیست که متون «همیشه» هم چون وصف زنده ذهنیت نویسنده‌شان فهمیده شود.^{۱۲}

ح) در پایان خالی از فایده نیست که به وظیفه علم هرمنوتیک از دیدگاه گادامر اشاره کنیم. گادامر بر آن است که مهم‌ترین وظیفه هرمنوتیک این است که متن را از بیگانه گشتگی، یعنی از وضع ثابت و جزمی کلمات مکتوب به درآورده، دوباره به وضعیت حیاتمند پرسش و پاسخ، یعنی «دیالوگ حقیقی» بازگردانیم. در این توصیف گادامر از وظیفه هرمنوتیک حداقل دو نکته اساسی وجود دارد: یکی اینکه گادامر «بیگانگی متن» را به وضع ثابت و جزمی کلمات تأویل می‌کند. او با این تأویل خویش به‌طور ضمنی می‌خواهد بگوید که متن - به‌خصوص متون ادبی - تا زمانی که در ادوار

مختلف وضعیت یکسان و ثابتی دارد، هم چنان بیگانه و نامحرم باقی می ماند و خود را تمام و کمال به خواننده نمی نماید. شرط بیگانه زدایی از متن در گرو زدودن حالت ثابت و راکد از کلمات، جملات، نشانه ها و معنای کلی متن است.

دوم اینکه گادامر حالت دیالوگ واقعی را - که آرزوی وی در هرمنوتیک محسوب می شود - به وضعیت حیاتمند پرسش و پاسخ تأویل می کند و به طور ضمنی خاطر نشان می کند که مکالمه واقعی با متن و عناصر آن جز در سایه درگیر شدن با متن و برقراری رابطه پرسش و پاسخ میان متن و خواننده، میسر نیست. متن زمانی از بیگانه گشتگی به درمی آید و به دیالوگ حقیقی می رسد که طی فرایند پرسش و پاسخ هر زمان «نو» شود و یکسره بر ثبوت و کهنگی خط بطلان بکشد و به مفسر و مؤول اطمینان بدهد که:

نوبت کهنه فروشان درگذشت نو فروشانیم و این بازار ماست^{۱۳}

پی نوشت ها:

- ۱- احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، چاپ چهارم، ۱۳۷۸، نشر مرکز، ص ۲۲۶.
- ۲- جای شگفتی است که حافظ در چندین قرن پیش گفت وگویی خود را با معشوقش پایان ناپذیر می داند، زیرا آغازی برای این گفت وگو متصور نیست؛ گفت وگویی من و معشوق مرا پایان نیست / آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام» به راحتی و به جرات می توان گفت که تمام بحث های هرمنوتیک از آغاز تاکنون در این بیت «ابر هرمنوتیک» حافظ خلاصه می شود که گفت وگو و زمینه مکالمه با متن پایان و انجामी ندارد، زیرا آغاز و اولی برای آن متصور نیست.
- ۳- بوبنی، روی، مصاحبه با هانس گئورگ گادامر، ترجمه هاله لاجوردی، مجله ارغنون، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۳، ص ۲۲۹.
- ۴- همان، ص ۳۰۰.
- ۵- دیوید، ک. هوی، حلقه انتقادی، ترجمه مراد فرهادپور، ص ۲۶۷.
- ۶- همان، ص ۱۸۸.
- ۷- ساختار و تأویل متن، صص ۶۹۵-۶۹۴.
- ۸- حلقه انتقادی، ص ۱۴۱.
- ۹- نیچه، هایدگر، گادامر، ریکور و... هرمنوتیک مدرن، ترجمه بابک احمدی، مهران مهاجر، محمد نبوی، چاپ دوم، ۱۳۷۹، نشر مرکز، ص ۲۲۶.
- ۱۰- همان، ص ۲۲۵.
- ۱۱- همان، ص ۹۴.
- ۱۲- همان، ص ۲۲۰.
- ۱۳- جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، غزلیات شمس، تصحیحات و حواشی: استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم ۱۳۶۳، انتشارات امیرکبیر، غزل ۴۲۴.